

بررسی توصیفی موقعیت جغرافیایی، پیشینه پزشکی و وجه تسمیه دانشگاه گندی شاپور

دکتر مصطفی، پیرمادیان^۱
آزاده کریمی بابازیدی^۲

چکیده:

دانشگاه باستانی گندی شاپور یکی از آثار به جای مانده از سلسله ساسانیان و با بیش از ۱۷ قرن قدمت، یکی از قدیمی‌ترین و اولین دانشگاه‌های ساخته بشر است. گندی شاپور شهری است کهن در شمال استان خوزستان و در ۱۷ کیلومتری جنوب شرقی شهرستان دزفول که امروزه ویرانه‌های آن باقی است و به سبب بیمارستان و دانشگاهی که در آن بوده شهرت بسیار داشته است. به نظر می‌رسد دانشگاه گندی شاپور، از زمان شاپور اول پایه‌ریزی شد و بعدها توسط خسرو انوشیروان (خسرو اول) که نزد اعراب و حتی بیزانس به حکمران حکیم شهرت داشت تعمیر گردید. گندی شاپور از همان زمانی که ساخته شد، مرکزیت علمی یافت و چنان شهرت یافت که به شهر بقراط معروف گردید. دانشمندان زیادی از کشورهای مختلف در این دانشگاه مشغول تدریس و طبابت بودند. در این مقاله سعی شده است با استناد به منابع، به روش توصیفی، ضمن اشاره‌ای به پیشینه‌ی علم پزشکی در ایران باستان، موقعیت جغرافیایی، پیشینه و وجه تسمیه شهر گندی شاپور بررسی شود.

واژگان کلیدی: دانشگاه باستانی، گندی شاپور، ساسانیان، خوزستان، شاپور اول، خسرو انوشیروان.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشگاه اصفهان

علم پزشکی در ایران پیشینه‌ای چند هزار ساله دارد. هرچند اغلب این تصور وجود دارد که یونانیان علم پزشکی را قانونمند کردند، ولی پیشروان علم پزشکی تمدن‌های مصر و بابل و آشور بوده‌اند، که در بین النهرین بعثت همجواری، داشتن فرهنگ مشترک و مراودات سیاسی، اجتماعی این علم به ایرانیان، مادها و سپس هخامنشیان انتقال داده شد، و بعدها بوسیله ساسانیان به بالاترین حد خود رسید، بطوری که دربار شاهان ساسانی به مکانی برای گردهمایی و بحث‌های علمی بخصوص پزشکی تبدیل شد، و شاهان علم دوست ساسانی بر اساس تعلیم دینی خود، که توجه وافری بر سلامت روح و جسم داشتند، مکان‌هایی از جمله دانشگاه گندی شاپور را در خوزستان فراهم آوردند، که طبیبان زیادی از اقصی نقاط جهان جذب این دانشگاه شدند و نهضت تازه‌ای در علم پزشکی پایه‌ریزی کردند و ملل مختلف آزادانه در کنار هم برای پیشرفت علم پزشکی از هیچ کوششی دریغ نکردند. شاهان ساسانی، سعی وافری در گردآوری دانش پزشکی جهان و تلفیق آنها با هم داشتند. به همین سبب کتب علمی زیادی از زبان‌های دیگر به فارسی ترجمه شد و منبع پزشکی باستان ایرانی، در کنار دیگر جوامع از جمله هندی و یونانی در دانشگاه جندی شاپور قرار گرفت و به طالبان علم عرضه شد و تکامل یافت، بطوریکه دانشگاه گندی شاپور، جزء مراکز مهم علمی آن روزگار قرار گرفت و بعدها دانش آن به مسلمین انتقال یافت و آنها علم پزشکی را به بالاترین درجه رساندند و عامل انتقال دانش پزشکی گندی شاپور به سایر مراکز علمی اسلامی شدند. فلات ایران با توجه بر قدمت چند هزار ساله، از مراکز تمدنی در روزگاران پیشین بوده است. قطعاً روش پزشکی در بین ایرانیان از لحاظ مرجعیت و علمیت در سطح بالایی بوده و فارغ از سحر و جادو و عقاید خرافه بوده است. در واقع از تفاوت‌های اساسی بین پزشکی ایران و جوامع دیگر، به‌کارگیری روش منطقی و علمی در پزشکی بوده است. با وجود اینکه اروپاییان ادعای پیشگامی در علم پزشکی را دارند؛ ولی بر اساس شواهد و اسناد موجود ایرانیان در موارد بسیاری پیشگام بودند؛ اما به دلیل اهمال ما نسبت به ریشه‌های تاریخی دست‌آوردهای پیشین نیانمان، این افتخارات فراموش گشته و دیگران آنها را به نام خود

مصادره کرده‌اند. در این تحقیق سعی بر این است که با استناد بر منابع، به‌سوالاتی از جمله قدمت و سابقه پزشکی در ایران، علمیت آن و نقش آن در گسترش دانش پزشکی در جهان، چگونگی پیدایش دانشگاه گندی شاپور، پاسخی منطقی داده شود.

پیشینه پزشکی در ایران

در رام یشت و شاهنامه، پزشکی را به جمشید، پادشاه پیشدادی نسبت داده‌اند. وی با تکیه بر نیروی ایزدی، گیاهان را می‌شناخته و پزشکی و بهداشت را رواج داده است (دوستخواه، ۱۳۷۴: ۴۵۰؛ الگود، ۲۵۳۶: ۱۹).

در شاهنامه چنین آمده است:

دگر بوی‌های خوش آورد باز	که دارند مردم به بویش نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشکاب	چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب
پزشکی و درمان همه دردمند	در تندرستی و راه گزند

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۲۵)

بنا بر اخباری که در کتب دینی آمده، پادشاهان ساسانی فرمان دادند تا همه‌ی نوشته‌های مذهبی اوستا، را در باب علوم و طب که در هندوستان، یونان و نقاط دیگر پراکنده بودند را جمع آوری و در اوستا آوردند (دینکرد کتاب چهارم، ۱۳۲۵: ۳۴). افکار، عقاید و روش‌های شناخته شده‌ی طب‌ی ایرانیان باستان، در کتب زرتشتیان آمده است. در اوستا، نخستین پزشک فریدون می‌باشد. وی از سوی اهورامزدا برای درمان دردها برانگیخته می‌شود (رضی، ۱۳۷۶: ۳۲۱). او با اقسام کار پزشکی و درمانگری، چه به شیوه‌ی ادعیه و داروهای گیاهی و چه به شیوه‌ی جراحی آگاه بوده است. در رابطه با پیشینه طب ایرانیان مسلم است، که بابلیان و آشوریان معلومات خود را تکمیل کرده‌اند، و آنرا به مادها و ایرانیان که در آغاز دوره‌ی تاریخی بوده‌اند، سپرده‌اند، بابلیان از لحاظ پزشکی متری بودند، و دانش پزشکی آنها بر سحر و جادو تکیه کمتری داشته، علوم ایران باستان تحت تاثیر بابل بوده است (الگود، ۲۵۳۶: ۲۰؛ بویس، ۱۳۵۷: ۳۳۶) همچنین متن و تفسیر کتاب اوستایی هوسپام نسک (Husparam-Nask) شامل مطالبی راجع به علم پزشکی و پزشکان است. پزشک می‌بایست بیمار را به پاکی و احتیاط و

تدبیر معالجه کند، و اگر طالب استراحت بود یا در دیدن بیماران تعللی روا می‌داشت، او را جنایتکار می‌دانستند (کریستین سن، ۱۳۶۸: ۴۴۱). در دوران ساسانیان است که به نقش خون در انتشار بیماری در بدن پی می‌برند؛ زیرا از وظایف دینی آنان این بود که در نگهداری و ازدیاد و تازگی خون که بنظر آنها مانند زیور و زینت برای بدن است باید کوشید. ایرانیان بیشتر از هر چیزی براین باور بودند که خون را باید پاک نگه داشت؛ زیرا بین خون و رطوبات بدن و صفرا تعادلی برقرار است، همچنانکه در دینکرد هم آمده که: «خون مایه زندگی و قوه حیات است.» (الگود، ۲۵۳۶: ۲۴؛ رضایی، ۱۳۸۵: ۱۷۱). کلیه کارهای پزشکی در دست هیئتی از مردان بود، که از بین روحانیون طبقه عالی انتخاب می‌شدند که این افراد تحصیلات مخصوصی در رشته‌های الهیات و طب کسب می‌کردند، و به آنها «اتراوان» گفته می‌شد. و احتمال اینکه اولین دانشکده‌های ایران به دست مغان و روحانیون در سرزمین ایران تأسیس شده باشند وجود دارد (الگود، ۲۵۳۶: ۲۸؛ بویس، ۱۳۷۵: ۱۰۰). در کتاب وندیداد راجع به مباحث بهداشتی، طهارت، خوشی، امور پاکیزگی بدن در پیرامون روشهای طبی و پزشکی روحانیون صحبت می‌نماید. سه شیوه درمانی معرفی شده است: کارد درمانی، گیاه درمانی، و درمان با کلام مقدس (دینکرد، ۱۳۲۵: ۱۱۲ - ۱۱۳؛ رضایی، ۱۳۸۵: ۱۸۸).

تاریخ پزشکی ایران باستان به ۷۰۰ سال قبل از میلاد باز می‌گردد؛ در حالی که تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد مسیح، آثاری از طب یونانی وجود ندارد و به جرأت می‌توان گفت که ایرانیان، اصول طب را به یونانیان تعلیم داده‌اند (الگود، ۲۵۳۶: ۳۶). به‌عنوان مثال در بندهش آمده است «مغز استخوان مانند فلز مایع درون زمین است» این عبارت تشابه بسیار نزدیکی با عبارتی از کتاب بقراط «مغز استخوان گرم و مرطوب است» دارد. با توجه به این که قدمت بندهش بیشتر از کتاب بقراط است می‌توان نتیجه گرفت این یونانیان بودند که دانش پزشکی را از ایرانیان اخذ کردند (نجم‌آبادی، ۱۳۷۱: ۹۸). قدیمی‌ترین نوشته‌های مربوط به بهداشت و پزشکی، بخش‌هایی از اوستا است که خیلی پیش‌تر از مکاتب طبی یونان در عالم وجود داشته است. در دین زرتشت هر یک از مزدیسنان وظیفه دارند تا با حفظ سلامت خویش و پاکی محیط به اهورا علیه نابودی اهرمن که عامل بیماری‌ها می‌باشد یاری رسانند؛ به همین دلیل به‌نظر می‌رسد با توجه به

اینکه در نزد ایرانیان حفظ بهداشت و تندرستی از وظایف دینی به شمار می‌آمده است خیلی پیش‌تر از یونانیان در زمینه‌ی پزشکی علم و تجربه به هم رسانیده باشند (رضایی، ۱۳۵۸: ۱۵۲-۱۵۳؛ خدابخشی، ۱۳۷۶: ۹۸). در این رابطه می‌توان به گفته پلوتارک در مورد مکتب اکباتان نیز استناد کرد که می‌گوید در این مکتب ستاره‌شناسی و پزشکی تدریس می‌شد (نجم‌آبادی، ۱۳۴۱: ۹۲). همچنین باید از مکتب مزدیسنا نام برد که در آن طریقه درمان و بهبود از طریق مذهب و روحانیت به مردم آموخته می‌شد (همان: ۹۲). در دوره‌ی هخامنشیان، گروهی از دانشجویان در مراکز آموزشی همدان، ری، تخت‌جمشید به یادگیری طب مشغول بودند (سلطان‌زاده، ۱۳۶۴: ۳۷).

در زمینه بهداشت عمومی، طب زرتشتی به بالاترین حد خود رسیده بود، و آموزه‌های دینی فراوانی درباره‌ی پاکیزگی وجود داشت که مردم را به پیشگیری از بیماری تشویق می‌کرد، شستشوی بدن را از بهترین اعمال می‌دانستند، و دستوراتی درباره تن‌درمانی و روان‌درمانی داشتند. ایرانیان در سده‌های هفتم و هشتم پیش از میلاد با مفاهیم دینی و فلسفی آشنایی داشتند حتی در یونان باستان، تألیفات مختلف دینی، فلسفی و عرفانی مربوط به نوافلاطونیان به «تعلیمات مغان» مشهور بود (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۴۷؛ الگود، ۲۵۳۶: ۲۶؛ دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۴۴-۳۶۶). از فحوای گفتار هردوت نیز می‌توان نتیجه گرفت که ایرانیان عصر هخامنشی با رعایت بهداشت و اصول پزشکی آشنا بودند. وی در ارتباط با عادات ایرانی‌ها می‌گوید کسانی که امراض جلدی مانند پیسه دارند باید از معاشرت با دیگران خودداری کنند. این قبیل افراد رابه شهر راه نمی‌دهند و هر بیگانه‌ای را که دچار این مرض باشد از میان خود طرد می‌کنند. ایشان به آب روان حرمت خاص می‌گزاردند و هیچگاه درآب جاری تف نمی‌اندازند یا قضای حاجت نمی‌کنند (هردوت، ۱۳۶۳: ۷۶) براساس نوشته‌های گزنفون نیز، کورش باور داشته که عامل بیشتر بیماری‌ها از پرخوری، خوراک‌های فاسد و آب آلوده، و دوری از ورزش است (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۷۰). هردوت در ارتباط با آب مصرفی شاه می‌نویسد: شاه بزرگ هنگام جنگ، آب رودی به نام خواسپس را که در کنار شوش جاری است، با خود دارد، آب دیگری نمی‌آشامد، آب خواسپس را می‌جوشانند، در ظروف نقره می‌ریزند و در تعداد زیادی ارابه می‌نهند. این ارابه‌ها که به قاطر بسته شده‌اند، شاه را

در تمام جابه‌جاییها دنبال می‌کنند (پیرریان، ۱۳۸۱: ۴۰۶). در کاخ‌های سلطنتی در تمام سال همین قاعده جاری بوده است، این مسئله جدا از اینکه به لحاظ آئینی و مذهبی قابل تفسیر است که شاه در مقام روحانی اعظم باید از محرمان غذایی پیروی کند، مسئله مراقبت از سلامتی او نیز مطرح بوده است؛ زیرا بنا بر نظر کارشناسان آب خواسپیس (کرخه) بسیار سبک و مطبوع بوده است. همچنین جوشاندن آب سبب از میان رفتن مواد بیماری‌زا می‌شده است (پیرریان، ۱۳۸۱: ۴۰۶ - ۴۰۷).

گزنفون در ارتباط با کورش داستانی را نقل می‌کند و می‌تواند سندی باشد بر این‌که کورش پزشکان را ارج می‌نهاد و گیاهان دارویی را می‌شناخته است وی می‌نویسد: «کورش مشاهده می‌کرد که چون مردم سالم‌اند با رغبت و جهد بسیار به اصلاح وضع خود می‌کوشند و آنچه برای صحت و عافیت خویش لازم دارند جمع و ذخیره و پیش بینی می‌نمایند و در صورتی که علیل و مریض شوند نسبت بر همه چیز و همه کار بی قید می‌شوند. برای اصلاح این نقیصه پزشکان مجرب را گرد خود فراخواند، انواع معجونها و شرابها و دواها و عصاره‌های مفید در جایی فراهم ساخت. هریک از رعایا که رنجور می‌شد پزشکان خود را به مداوای مریض مأمور می‌نمود و چون شفا می‌یافت از طبیب معالج قدردانی می‌کرد و به انواع پاداش‌ها شاد و امیدوارش می‌ساخت. با این قبیل تدابیر و عاقبت اندیشی‌ها اطرافیان و رعایای خود را سالم و راضی و خرسند می‌نمود.» (گزنفون، ۱۳۴۲: ۲۹۲).

موقعیت جغرافیایی شهر جندی شاپور

جندی‌شاپور در شرق شوش، میان دزفول و شوشتر واقع بوده است. لسترنج می‌نویسد: «در هشت فرسخی شمال باختری شوشتر، سر راه دزفول، خرابه‌هایی که امروز شاه آباد می‌نامند، موضع شهر جندی‌شاپور است.» (لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۵۶) براساس بررسی‌هایی که آدامز و هنسن در سال ۱۹۶۳ در ویرانه‌های گندی شاپور انجام دادند آنجا را مکانی پهناور با «تعدادی تپه کوتاه نامشخص پراکنده» و فرو رفتگیهای قابل مشاهده، که بطور عمود یکدیگر را قطع کرده اند گزارش کرده اند، نظر بیشتر پژوهشگران براین است که خیابان‌های شبکه ای گندی شاپور کار طراحان انطاکیه بوده است (پاتس، ۱۳۸۵: ۶۳۹)،

این شهر بعد از نشر مسیحیت در ایران، یکی از بزرگترین مراکز مذهبی نستوریان و حوزه دینی بزرگ و از بهترین مراکز تجمع علمای مسیحی و محلی برای آموزش طب یونانی و آمیزش آن با پزشکی ایرانی و هندی گردید (صفا، ۱۳۳۶: ۲۲). لسترنج یادآور می‌شود که در حدود سال ۱۰۵۰ هجری فتحعلی خان حکمران خوزستان، در محل گندی‌شاپور قریه‌ای ساخت به نام «شاه آباد» که شامل خانه‌ها و باغهای عالی و حمام بود. آرمگاهی هم در این مکان وجود دارد که ظاهراً قبر یعقوب لیث صفاری می‌باشد (لسترنج، ۱۳۷۳: ۲۵۶؛ الگود، ۲۵۳۶: ۶۹)

وجه تسمیه جندی‌شاپور

سبب آنکه «شاپور بن اردشیر» با «فیلس»، قیصر روم، بعد از فتح «اسوریا» و «انطاکیه»، صلح کرد، و دختر او را بزوجیت خویشتن طلبید. قیصر نیز بدان رضا داد. پس «شاپور»، قبل از اینکه دختر را به سوی وی آورند، بفرمود تا شهری برشکل «قسطنطنیه» بنا نهادند و آن شهر «جندی‌شاپور» است و در سییر ایشان مذکور است که آن موضع قریه ای بود، متعلق به شخصی که نام او «جندا» بود، و چون «شاپور» آن موضع را برای شهر اختیار کرد، مالی بسیار در ثمن آن قریه به صاحبش بذل نمود. و مردم که در گذار بودند، از مشناع و عمله، پرسیدندی که عمارت این شهر را که کند؟ و بانی آن کیست؟ چون معین نشده بود، می‌گفتند: «جندا و شاپور» و به تکرار همین دو کلمه، اسم آنجا شد. و از اطبای حاذق نیز چند کس از افاضل ایشان با او بدانجا منتقل شدند» (قفطی، ۱۳۴۷: ۱۸۴).

<

ولی بنا به نظر دکتر مشکور اصل این گندی‌شاپور یعنی لشگرگاه شاهپور و به عقیده او «گند» که در عربی جند شده است، به معنی لشکر است (مشکور، ۱۳۷۱: ۳۸۳)، با استناد به نوشته‌های پاتس «نام گندی‌شاپور از نام برج و بارویی پارتی گرفته شده است و از واژه گند به معنی ناحیه یا استقرارگاه نظامی و دژ به معنی حصار یا دژ ساخته شده است. در شهرستانهای ایران شهر به پهلوی که فهرستی از پایتختهای استانی ایران است و در سده هشتم میلادی تألیف شده است، گندی‌شاپور به این نام خوانده شده است» (پاتس، ۱۳۸۵: ۶۳۹-۶۴۱). این دانشگاه را ساسانیان به پهلوی «وه اندیوای»

شاهپور» بمعنی بهتر از انطاکیه شهر شاپور است، و مورخان یونانی آنرا گندی شاپور و بعدها اعراب جندی سابور نام نهادند (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۵۷).

دانشگاه گندی شاپور

پیشینه توجه به علم پزشکی و آموزش در ایران به زمان های خیلی دور و اقامت آریاییها در ایران باز می گردد، چنانکه در رابطه با این علم در کتب دینی اشارات زیادی به این موضوع شده است، و بتدریج در مکاتب مزدیسنا، اکباتان و گندی شاپور تکمیل شد (رضایی، ۱۳۵۸: ۲۰۰). تا آنجایی که، دانشگاه گندی شاپور از مهمترین مراکز آموزشی و تحقیقی دنیای آن زمان شد، و تعداد زیادی دانشمند و پزشک در آن مشغول به تدریس، تحصیل و طبابت شدند. دانشگاه گندی شاپور در علم کیمیا (شیمی)، زیست شناسی و علوم پزشکی نقش مهمی داشت. ابنیه ها و سازمان هایی که در گندی شاپور بنیاد گرفته بود بر آنچه چندین قرن بعد در بغداد و دیگر مراکز تمدن اسلامی دیده می شود، تأثیر فراوانی داشته تا جایی که افتخار ابداع روش درمانی بیمارستانی را باید تا اندازه زیادی از آن ایرانیان دانست. آموزش و گفت و گو در این مدرسه به زبان سریانی بود. از آنجا که این زبان شباهت زیادی به زبان عربی داشت، این امر باعث شد علوم عهد باستان سریعتر و ساده تر به دوره اسلامی منتقل شود. اما زبان فارسی به شکل محسوس در رشته داروسازی تأثیر فراوانی گذاشت. به هنگام ظهور اسلام گندی شاپور مرکز تجمع دانشمندان با ملیت های گوناگون بود، سنت های پزشکی یونانی و هندی و ایرانی باهم در آمیخته و زمینه برای پزشکی اسلامی آماده شد. بیمارستان های دوره اسلامی مانند بیمارستان معروف عضالدوله در شیراز و بغداد و دمشق، اغلب بر اساس نمونه ها و اصول بیمارستانی گندی شاپور ساخته شده بودند. نخستین فرآورده دارویی اسلامی نیز از این مرکز بزرگ پزشکی جهان بوده است (الگود، ۲۵۳۶: ۶۸؛ ممتحن، ۱۳۸۳: ۳۴۱). مورخان، بنای شهر گندی شاپور را به شاپور اول ساسانی، نسبت می دهند. ابن العبری بنای این شهر را منتسب به شاپور اول می داند. وی می گوید: امپراتور روم، اورلینوس دخترش را به شاپور اول داد و شاپور برای او شهری در فارس بنا نمود که نام آن را جندی شاپور گذاشت. این شهر شبیه شهر قسطنطنیه بود و به دستور امپراتور، گروهی از

پزشکان یونانی جهت خدمت به دخترش به ایران رهسپار شدند. آنان طب بقراطی را در ایران تبلیغ کردند و آن را به عده‌ای از ایرانیان آموختند (ابن‌العبری، ۱۳۶۴: ۱۲۸؛ الگود، ۲۵۳۶: ۶۶). در این ارتباط گیرشمن نیز می‌گوید: «شاپور نزدیک الرها (ادسا) فتحی عظیم کرد و امپراتور والریانوس را با هفتاد هزار لوژیونر رومی اسیر گرفت و آنان را به ایران رهسپار کرد (۲۶۰م)» (گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۵۰) نظری وجود دارد که پس از آن‌که مدرسه ادسا (الرها) در امپراتوری روم شرقی در سال ۴۴۹ میلادی بسته شد (بویل، ۱۳۶۸: ۲۴۷).

در زمان پادشاهی شاپور دوم، نستوریان به علت اختلاف با پیروان دیگر مسیحیت به ایران پناهنده شدند، و شاپور در گندی‌شاپور مدرسه‌ای بنا نمود که جای مدرسه ادسا را گرفت، و «تئودوروس» دانشمند یونانی را برای تدریس دعوت کرد شاپور دوم این طبیب یونانی را بسیار محترم می‌داشت. کتاب «روش پزشکی او» به طوری که در «فهرست» ابن ندیم آمده است یکی از چندین کتب معدود فارسی در زمینه طب است که در دوران اسلامی به زبان عربی ترجمه شده است (کالین، ۱۳۶۶: ۲۸۵؛ الگود، ۲۵۳۶: ۶۷). همزمان با گسترش و ترقی تمدن، منطق و فلسفه و سایر علوم با فتوحات اسکندر بعراق و شام آمد و مردم سوریه آنرا فراگرفتند و بزبان خود ترجمه کردند، و بعدها ادبیات یونانی مسیحی را پدید آوردند، و آنرا به هند و ایران انتقال دادند، این مردم در زمان ساسانیان واسطه علوم یونانی به فارسی شدند. و همینکه انوشیروان برای تدریس طب و فلسفه بیمارستان جندی شاپور را تأسیس کرد، اساس کار بدست مسیحیان عراق و جریزه افتاد (جرجی زیدان، ۱۳۸۹: ۵۶۵).

م

دکتر مشکور نیز در این رابطه در کتاب جغرافیای تاریخی ایران باستان آورده است: «خرابه‌های شهر جندی‌شاپور در جنوب شرقی دزفول را از بناهای شاپور دوم می‌دانند که به امر او به‌دست اسرای رومی ساخته شده بود تا بگویند که این شهر تازه، بهتر از انطاکیه است، که اصل آن وه انتیوک شاه پور بوده است» (مشکور، ۱۳۷۱: ۳۸۳)؛ اما نظر غالب این است که دانشگاه گندی‌شاپور از زمان شاپور دوم پایه‌ریزی شد (رضایی، ۱۳۸۵: ۱۵۷) و بعدها توسط خسرو انوشیروان (خسرو اول) که نزد اعراب و حتی بیزانس به حکمران حکیم شهرت داشت تعمیر گردید.

پیشینه پزشکی در دانشگاه گندی شاپور

انوشیروان که نسبت به دیگر شاهان ساسانی بیشتر حامی دانشمندان بود، با گرد آوردن دانشمندان و پزشکان حاذق بر عظمت دربار و اهمیت کشور خویش افزود و دستور بنای یک مدرسه طب را در گندی‌شاپور صادر کرد، در آن زمان عده‌ای از فلاسفه یونان که بعد از تعطیلی آکادمی آتن به دلیل تعصب امپراتوری روم، به ایران پناهنده شدند، مورد حمایت این پادشاه قرار گرفته و در این دانشگاه به تدریس پرداختند آغاز این مهاجرت در تاریخ طب بسیار مهم بود و پزشکان علم و حکمت یونانی را با خود به همراه بردند و خسرو انوشیروان در علم را برای آنان گشود. طب یونان در مدرسه گندی‌شاپور رواج یافت، انوشیروان از آنان خواست که کتب فلسفی را بصورت فارسی در بیاورند، آنان منطق و طب را به زبان فارسی برگرداندند و کتابهائی نیز در آن موضوعات به تألیف در آوردند. انوشیروان علاوه بر علوم یونانی، به علوم هند هم علاقه داشت و دستور داد کتب هندی از سانسکریت بفارسی ترجمه گردد، برزویه طبیب در زمان انوشیروان به هند رفت شرح این سفر را در ترجمه کتاب کلیله و دمنه به تفصیل آورده بوده و عبدالله بن مقفع آنرا از پهلوی به عربی ترجمه و نقل کرده است (منشی به تصحیح قریب، ۱۳۶۸: ۴۶) و با تنی چند از دانشمندان و کتب هندی به ایران بازگشت و برای پیشرفت بیمارستان جندی‌شاپور گامهای مؤثری برداشت، هر چند از آثاری که بفارسی ترجمه شده اند از هندی باستان، تنها نامی برجای مانده است، واز اصل آنها خبری در دست نیست، با این حال این ترجمه ها در گسترش دانش پزشکی جندی شاپور و جهان اسلام مشهور است، ابن ندیم در «الفهرست» خود به تعدادی ازین کتب هندی که به فارسی ترجمه شده اشاره می کند، در نتیجه این زحمات بود، ایرانیان صاحب دو رشته طب هندی و یونانی شدند، و بیمارستان جندی شاپور شهرت بی رقیبی در دنیای باستان کسب کرد و این آشنای و اشتغال به طب و دانش در کمال ایرانیان تأثیر بسیاری گذارد، به طوری که بعدها این میراث ارزشمند به مسلمین انتقال پیدا کرد (سارتون، ۱۳۵۷: ۴۲۸؛ کریستین‌سن، ۱۳۶۸: ۵۴۴؛ ویل دورانت، ۱۳۶۷: ۱۷۰؛ پیرنیا، ۱۳۷۵: ۲۹۷۵؛ جرجی زیدان، ۱۳۸۹: ۵۴۶ - ۴۵۷؛ محمدی، ۱۳۷۴: ۲۰۴؛ ابن ندیم، ۱۳۵۲: ۴۲۱).

دو حادثه دیگر بر رشد علمی گندی شاپور و نفوذ آموزه‌های یونانی در این مرکز افزود: نخست آنکه در ۴۸۹ میلادی امپراتور زنون، در پی حکم تکفیری که پاپ در باب نسطوریان صادر کرده بود، مدرسه دینی و پزشکی رُها را بست. متألّهان این مرکز به نصیبین و پزشکان آنجا به گندی شاپور کوچیدند و بدینسان از قلمرو امپراتوری روم به پادشاهی ساسانی پناه بردند. در آن روزگار رُها شهری کاملاً یونانی مآب بود، اما گندی شاپور شهری جهانی بود و از هر تعصبی آزاد و مباحثات و محاورات مذهبی در این دانشگاه رایج نبوده، مسیحیان، زرتشتیان و پیروان ادیان دیگر براحتی به تحقیق و تدریس اشتغال داشتند، درهای دانشگاه بروی دانشمندان و طالبان علم از هر کیش و مذهبی باز بوده است (تاج بخش، ۱۳۸۱: ۹۵). حادثه دیگر در پی سختگیری یوستینیانوس، امپراتور روم ۵۲۷-۵۶۷ میلادی، بر نوافلاطونیان و بستن فرهنگستان آتن در ۵۲۹ میلادی رخ داد. هفت حکیم نوافلاطونی آتن را ترک گفتند و، به امید دیدار پادشاهی مطابق با آرمان جمهوری افلاطونی، به دربار انوشیروان روی آوردند (مطهری، ۱۳۹۰: ۱۳۵، الگود، ۲۵۳۶: ۶۸).

انوشیروان در گردآوری و ترجمه متون یونانی و هندی کوشید و گویا خود از تلفیق آثار یونانی و هندی کتابی در پزشکی تألیف کرد. وی چنانکه گفته شد برزویه حکیم، که بفارسی بزرگمهر نامیده می شده است، رئیس پزشکان ایرانی و سرپرست مدرسه و بیمارستان جندی‌شاپور، را برای جمع‌آوری برخی کتابهای پزشکی به هند فرستاد و پزشکی هندی به نام بُذ را برای تدریس طب هندی به گندی شاپور فراخواند. در سال ۵۵۰م برابر با بیستمین سال پادشاهی انوشیروان، به دستور وی، اولین گردهمایی، به تعبیر امروزی «سمینار پزشکی» را تشکیل داد. در این گردهمایی گروهی از پزشکان گندی شاپور گرد آمدند و به بحث در باره موضوعات پزشکی پرداختند، مناظرات آنها ثبت و ضبط می‌شد. در واقع، گندی شاپور به روزگار پادشاهی انوشیروان در اوج شکوفایی علمی بود براساس گفته روشن برزوی پزشک، انوشیروان به پزشکان توجه مخصوصی داشته و آنها را جایگاه ویژه‌ای داده بود که در نتیجه در ایران باستان پزشکی اهمیت والایی داشته است (الگود، ۲۵۳۶: ۷۱؛ براون، ۱۳۵۱: ۴۳؛ رضایی، ۱۳۸۵: ۲۰۰).

البته تشکیل انجمن و گردهمایی پزشکی در ایران باستان بی‌سابقه نبوده است، چنانکه بنا به گفته‌ی فردوسی وقتی که کاووس شاه در مازندران چشمانش تار شد، پزشکان گرد آمدند و از تشخیص عاجز ماندند:

پزشکان فرزانه گرد آمدند
ز هر گونه نیرنگها ساختن

همه یک به یک داستان‌ها زدند
مر آن درد را باز نشناختند

(فردوسی، ۱۳۸۳: ۲۴۶)

به هر حال چنانچه از منابع مستفاد می‌شود علوم پزشکی در زمان ساسانیان بسیار مورد توجه بود و آن مقدار اهمیت و توسعه یافت که نه تنها در سراسر ایران دوره‌ی ساسانی، بلکه در دورانه‌ی پس از فروپاشی دولت ساسانی نیز تا سالهای متمادی در دوره‌ی اسلامی دارای شهرت بود. علم پزشکی با مرکزیت گندی‌شاپور، زمینه‌ای برای تحولات بزرگ علمی در جهان آن‌روز به طور کلی، و در بیزانس به‌طور اخص گردید. منصور عباسی با بنای شهر بغداد، دستور داد که استادان و معلمان مدرسه طب گندی‌شاپور به بغداد منتقل شوند و در مدرسه طب جدید به تدریس و تعلیم بپردازند، بدین ترتیب به تدریج مدرسه طب گندی‌شاپور اعتبار خود را از دست داد (فرای، ۱۳۶۸: ۲۵۶).

نتیجه‌گیری

علم پزشکی در ایران پیشینه‌ای چندهزارساله دارد. با وجود اینکه اروپاییان ادعای پیشگامی در علم پزشکی را دارند؛ ولی بر اساس شواهد و اسناد موجود ایرانیان در موارد بسیاری پیشگام بودند. همچنانکه ذکر شد در بسیاری از متون کهن مثل اوستا و تفسیرهای که از این کتاب شده است، شاهنامه و کتب تاریخی که به‌وسیله‌ی یونانیان نوشته شده است؛ مثل کتاب تواریخ هرودوت و کتاب سیروپدیا از گزننف، موارد و شواهد زیادی دال بر آشنایی ایرانیان با علم پزشکی و شناخت گیاهان دارویی وجود دارد که نشان می‌دهد علم پزشکی در ایران پیشینه‌ی بسیار کهنی دارد. در نزد ایرانیان حفظ بهداشت و تندرستی از وظایف دینی به شمار می‌آمد. همچنین پادشاهان در ایران باستان به سلامت تن اهمیت می‌دادند، بطوری‌که پادشاهان هخامنشی از آب جوشیده

شده مصرف می‌کردند و کورش هخامنشی پزشکان را ارج می‌نهاد و حقوق آنها را از خزانه سلطنتی پرداخت می‌کرد و گیاهان دارویی را می‌شناخت. بنابراین باتوجه به اینکه هر علمی برای رسیدن به کمال باید مراحل زیادی را طی کند، ایرانیان باستان تا زمان تأسیس دانشگاه گندی‌شاپور به سطح بالایی در زمینه‌ی علم و فرهنگ و به تبع آن دانش پزشکی رسیده بودند که پادشاهان فضل‌پرور ساسانی مثل شاپور اول و خسرو انوشیروان اقدام به تأسیس دانشگاه پزشکی گندی‌شاپور در خوزستان می‌کنند. بی‌شک دوره‌ی ساسانی از این لحاظ در نوع خود بی‌نظیر است؛ زیرا ساسانیان در زمینه علمی گام‌های بزرگی برداشته بودند. ایجاد دانشگاه گندی‌شاپور به دست شاپور و برگزاری گردهمایی پزشکی به کوشش خسرو انوشیروان و ایجاد مدارس و مراکز علمی و آموزشی نشان دهنده علاقه ایرانیان عصر ساسانی به علم و عالم می‌باشد. بیمارستان و دانشگاه جندی شاپور در تاریخ فرهنگی ایران زمین اهمیت بسیار دارد. این دانشگاه در عصر خود بزرگترین مرکز فرهنگی شد. دانشجویان و استادان از اکناف جهان بدان روی می‌آوردند. مسیحیان نسطوری در آن دانشگاه پذیرفته شدند و ترجمه سریانی‌های آثار یونانی در طب و فلسفه را به ارمنان آوردند. سنت طبی هندوستان، ایران، سوریه و یونان در هم آمیخت و یک مکتب درمانی شکوفا را به وجود آورد. به تصریح اغلب منابع تاریخ پزشکی دوره اسلامی، این مرکز علمی در انتقال دانش پزشکی یونانی، ایرانی و هندی به عالم اسلام سهم فراوانی داشته است.

منابع و مأخذ

ابن‌العبری، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج‌پور، انتشارات اطلاعات: تهران.
ابن‌الندیم، الفهرست، (۱۳۵۲)، به کوشش رضا تجدد، تهران.
الگود، سیریل، (۲۵۳۶)، تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه دکتر باهر فرقانی، ویراسته محمد حسین روحانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
براون، ادوارد، (۱۳۵۱)، طب اسلامی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران.

- بریان، پی یر، (۱۳۸۱)، امپراتوری هخامنشیان، جلد اول، ترجمه ناهید فروغان، نشر قطره: تهران.
- بویس، مری، (۱۳۷۵)، تاریخ کیش زرتشت، ترجمه همایون صنعتی زاده، ۳ جلد انتشارات توس: تهران.
- بویل، آ. جی، (۱۳۶۸)، *تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان*، ترجمه حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر: تهران.
- تاج بخش، احمد، (۱۳۸۱)، تاریخ تمدن و فرهنگ ایران از اسلام تا صفویه، انتشارات نوید شیراز: تهران.
- پاتس، دنیل تی، (۱۳۸۵)، باستان شناسی ایلام، ترجمه زهرا باستی، انتشارات سمت: تهران.
- پیرنیا، حسن، (۱۳۷۵)، *تاریخ ایران، انتشارات دنیای کتاب: تهران.*
- خدابخشی، س، (۱۳۷۶)، پزشکی در ایران باستان، انتشارات فروهر: تهران.
- دوستخواه، جلیل، (۱۳۷۴)، ترجمه‌ی اوستا، انتشارات مروارید: تهران.
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلوچ، (۱۳۸۲)، تاریخ ایران باستان، ترجمه روحی ارباب، شرکت انتشارات علمی فرهنگی: تهران.
- رضایی، عبدالعظیم، (۱۳۸۵)، تاریخ فرهنگ و تمدن ایران، انتشارات در: تهران.
- رضی، هاشم، (۱۳۷۶)، ترجمه‌ی ونیدداد، انتشارات فکروز: تهران.
- _____، (۱۳۸۱)، دانشنامه‌ی ایران باستان، انتشارات سخن: تهران.
- زیدان، جرجی، (۱۳۸۹)، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهر کلام، انتشارات امیر کبیر: تهران.
- سلطان زاده، حسین، (۱۳۶۴)، تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون، نشر آگاه: تهران.
- صفا، ذبیح‌الله، (۱۳۳۶)، تاریخ ادبیات ایران، دانشگاه تهران: تهران.
- فرای، ریچارد، (۱۳۶۸)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، ج اول، انتشارات شرکت علمی و فرهنگی: تهران.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۳۸۳)، شاهنامه، جلد اول، پژوهش و نگارش، دکتر توفیق سبحانی، انتشارات روزنه: تهران.

قریب، عبدالعظیم، (۱۳۶۸)، کلیله و دمنه، تهران.

قفطی، (۱۳۴۷)، تاریخ الحکما، ترجمه فارسی قرن یازده، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.

کالین، ا. رمان، (۱۳۶۶)، تاریخ علم (کمربچ)، ترجمه حسن افشار، انتشارات پنگوئن: تهران.

کریستین‌سن، آرتور، (۱۳۶۸)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، نشر دنیای کتاب: تهران.

گزنفون، (۱۳۴۳)، کورش نامه، ترجمه رضا مشایخی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران. گیرشمن، رومن، (۱۳۷۲)، ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، شرکت انتشارات علمی فرهنگی: تهران.

لسترنج، گای، (۱۳۷۳)، جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.

مشکور، محمدجواد، (۱۳۲۵)، دینکرد، نشریه اسپند: طهران.

مشکور، محمدجواد، (۱۳۷۱)، جغرافیای تاریخی ایران باستان، دنیای کتاب: تهران.

محمدی، محمد، (۱۳۷۴)، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، انتشارات توس: تهران.

نجم‌آبادی، محمود. (۱۳۷۱)، تاریخ طب در ایران پیش از اسلام، دانشگاه تهران: تهران. ویل دورانت، (۱۳۶۷)، تاریخ تمدن، بخش اول، ج چهارم، انتشارات سازمان آموزشی انقلاب اسلامی: تهران.

هرودوت، (۱۳۷۳)، تواریخ، ترجمه وحید مازندرانی، چاپخانه وزارت و فرهنگ و هنر: تهران.